مهدويت و فرقه‏هاى انحرافى فرقه شيخيه

احمد عابدى

مقدمه‏

مكتب شيخيّه (كشفيه - پايين سري) در اوايل قرن 13 ه .ق به وسيله احمد بن زين الدين معروف به ((شيخ احمد احسايي)) (1166 - 1241 ق) پديد آمد. مكتبي كه نه تنها خود دستخوش تحولات زياد گرديد؛ بلكه باعث به وجود آمدن تحولات بسيار ديني و اجتماعي و حتي نظامي در كشور ايران شد و بذر بابيت و بهائيت پاشيده گرديد.

شيخ احمد احسايي، گرچه در حوزه‏هاي علوم ديني حضور داشت؛ اما كمتر به درس اساتيد حاضر مي‏شد و مدعي بود كه در فراگيري علوم، شاگرد كسي نبوده و تنها آنچه را مي‏داند از راه خواب به دست آورده است. شاگردان او نيز اين ادعا را درباره استاد خود تصديق مي‏كردند.(1) اين نكته به رغم آن كه حكايت از نوعي بلوغ و رشد فكري دارد، مي‏تواند نشانگر نقطه ضعفي نيز باشد؛ زيرا برخي از علوم و معارف، چيزي نيستند كه در قالب الفاظ و مفاهيم قرار گرفته و هر كسي بتواند بدون استاد آنها را به دست آورد. همان طور كه در مورد فلسفه و عرفان هميشه تذكر داده‏اند كه خواندن اين درس‏ها، بدون استاد موجب زحمت براي خود و ديگران مي‏گردد. پيروان شيخيه، چنان در حق شيخ احمد مبالغه كرده كه ادعا نموده‏اند: ((شيخ خدمت حضرت حجّت(عج) رسيده است.(2) اين در حالي است كه حتي برخي از بزرگان، به انحراف و بلكه تكفير شيخ احمد، حكم داده‏اند.

بدن هور قليايي‏

يكي از مهم‏ترين انديشه‏هاي شيخ احمد احسايي ((بدن هُور قِليايي)) است كه اين بدن در شهر ((جابُلقا و جابُرسا)) قرار دارد. او به گمان خود، با اين نظريه سه مسأله مهم ديني و عميق فلسفي را تحليل نموده است؛ يعني، معراج جسماني رسول خدا(ص)، حيات امام زمان(ع) در طول بيش از ده قرن و معاد جسماني را با اين عقيده تفسير كرده و هر سه را از يك باب مي‏داند. او نه تنها زمين محشر را ((هور قليايي)) مي‏داند؛(3) بلكه معتقد است كه امام زمان(ع) نيز با بدني غير عنصري و تنها هور قليايي و در شهر ((جابلقا و جابرسا)) زندگي مي‏كند. براي روشن شدن بحث لازم است در ابتدا اين واژگان نامأنوس و مأخذ آنها را توضيح دهيم؛ سپس ديدگاه شيخيه را نقل كرده، آن گاه به نقد و بررسي آن بپردازيم.

واژه‏شناسي‏

عبدالكريم صفي پور مي‏گويد: ((جابلص (بفتح باء و لام يا به سكون لام) شهري است به مغرب و ليس و راءه انسيّ، و جابلق شهري است به مشرق برادر جابلص)).(4)

اما وي اشاره‏اي به هورقليا ننموده است. در پاورقي برهان قاطع آمده است: ((هورقليا ظاهراً از كلمه عبري ((هبل)) به معناي هواي گرم، تنفس و بخار و ((قرنئيم)) به معناي درخشش و شعاع است، و كلمه مركب به معناي تشعشع بخار است)).(5) خلف تبريزي گويد: ((جابلسا (بضم باي ابجد و سكون لام و سين بي نقطه بألف كشيده) نام شهري است در جانب مغرب. گويند هزار دروازه دارد و در هر دروازه هزار پاسبان نشسته‏اند. برخي به جاي ((لام))، راي قرشت آورده گويند شهري است به طرف مغرب؛ ليكن در عالم مثال، چنان كه گفته‏اند: ((جابلقا و جابرسا و همامدينتان في عالم المثل)) و به اعتقاد محققان ((منزل آخر سالك است در سعي وصول قيد به اطلاق و مركز به محيط)).(6) و سپس گويد ((جابلقا)) منزل اول سالك باشد.

شيخ احمد احسايي معتقد است كه ((هورقليايي))، لغتي سرياني و از زبان صابئين گرفته شده است.(7)

به احتمال قوي، شيخ احمد سه واژه ((هورقليايي))، ((جابلقا)) و ((جابرسا)) را از شيخ اشراق گرفته باشد(8) البته اين كلمات در بعضي از روايات نيز به كار رفته است و شيخ احمد - كه گرايش اخباري گري داشته و برخي از اصطلاحات فلسفي را مطالعه كرده بود - به تلفيق و تركيب آنها پرداخت. او از انديشه‏هاي باطني مذهب اسماعيليه نيز كمك گرفت و از مجموع آنها مذهب ((كشفيه)) را بنا نهاد. در مذهب اسماعيليه و حتي انديشه‏هاي مسيح نيز نوعي گرايش به ((جسم لطيف)) يا ((جسم پاك)) و... وجود دارد؛ مثلاً ((هانري كربن)) معتقد است: ((ارض ملكوت هورقليا، ارض نوراني آيين مانوي در عالم ملموس اما وراي حسّ است و با عضوي كه خاص چنين ادراكي باشد، شناخته مي‏شود. و به نوعي از مسيحيت و انديشه مسيحيان درباره جسم لطيف داشتن عيسي متأثر است)).(9)

ظاهراً اولين كسي كه اصطلاح ((عالم هورقليايي)) را در جهان اسلام مطرح كرد، سهروردي است.

وي در فلسفه اشراق (در بحث از ((احوال سالكين))) پس از توضيح انوار قاهره و انوار معلّقه، مي‏گويد: ((آنچه ذكر شد احكام اقليم هشتم است كه جابلق و جابرص و هورقلياي شگفت در آن قرار دارد)).(10)

در ((مطارحات)) آمده است: ((جميع سالكان از امم انبياي سابق نيز، از وجود اين اصوات خبر داده و گفته‏اند كه اين اصوات در مقام جابرقا و جابرصا نيست؛ بلكه در مقام هورقليا است كه از بلاد افلاك عالم مثالي است)).(11) در اين عبارت بين دو شهر ((جابلقا و جابرصا))، با عالم ((هورقليا)) تفاوت گذاشته شده و مقامي بالاتر از آن دو شهر شمرده شده است. ((شهر زوري)) نيز همين گونه ادعا كرده است.(12)

مقصود از آن كه ((هورقليا)) را اقليم هشتم شمرده‏اند، اين است كه تمام عالم جسماني، به هفت اقليم تقسيم مي‏شود و عالمي كه مقدار داشته و خارج از اين عالم باشد، اقليم هشتم است. خود آن اقليم نيز، به هفت اقليم قابل تقسيم است؛ اما چون آگاهي و دانش ما از آن اقليم اندك است، آن را تنها يك اقليم قرار داده‏اند.(13)

قطب الدين شيرازي، تفاوت جابلقا و جابرسا را اين گونه بيان مي‏كند: ((جابلقا و جابرصا نام دو شهر از شهرهاي عالم ((عناصر مثل)) است و هورقليا از جنس ((افلاك مُثُل)) است. پس هورقليا بالاتر است)). پس از آن مي‏گويد: ((اين نام‏ها را رسول خدا(ص) بيان كرده است و هيچ كس حتي انبيا و اوليا(ع) با بدن عنصري، نمي‏توانند وارد اين عالم شوند)).(14)

عارف بزرگ محمد لاهيجي در شرح اين بيت شبستري كه:

بيا بنما كه جابلقا كدام است‏

جهان شهر جابلسا كدام است‏

گفته است: ((در قصص و تواريخ مذكور است كه جابلقا شهري است در غايت بزرگي در مشرق، و جابلسا نيز شهري است به غايت بزرگ و عظيم در مغرب - در مقابل جابلقا - و ارباب تأويل در اين باب سخنان بسيار گفته‏اند. و آنچه بر خاطر اين فقير قرار گرفته، بي تقليد غيري به طريق اشاره دو چيز است: يكي آن كه جابلقا عالم مثالي است كه در جانب مشرق ارواح واقع است كه برزخ است ميان غيب و شهادت، و مشتمل است بر صور عالم. پس هر آينه شهري باشد در غايت بزرگي، و جابلسا عالم مثال و عالم برزخ است كه ارواح بعد از مفارقت ((نشأه دنيويه)) در آن جا باشند و صور جميع اعمال و اخلاق و افعال حسنه و سيئه كه در نشأه دنيا كسب كرده‏اند - چنانچه در احاديث و آيات وارد است - در آن جا باشند. و اين برزخ در جانب مغرب اجسام واقع است و هر آينه شهري است در غايت بزرگي و در مقابل جابلقا است. خلق شهر جابلقا الطف و اصفايند؛ زيرا كه خلق شهر جابلسا به حسب اعمال و اخلاق رديّه - كه در نشأه دنيويه كسب كرده‏اند - بيشتر آن است كه مصوّر به صور مظلمه باشند. و اكثر خلايق را تصور آن است كه اين هر دو برزخ يكي است. فامّا بايد دانست كه برزخي كه بعد از مفارقت نشأه دنيا، ارواح در آن خواهند بود، غير از برزخي است كه ميان ارواح مجرده و اجسام واقع است؛ زيرا كه مراتب تنزّلات وجود و معارج او ((دوري)) است؛ چون اتصال نقطه اخير به نقطه اول، جز در حركت دوري متصوّر نيست.

و آن برزخي كه قبل از نشأه دنيوي است، از مراتب تنزلات او است و او را نسبت با نشأه دنيا اوّليت است و آن برزخي كه بعد از نشأه دنيويه است، از مراتب معارج است و او را نسبت با نشأه دنيوي آخريت است... و معناي دوم آن كه شهر جابلقا مرتبه الهيه - كه مجمع البحرين وجوب و امكان است - باشد كه صور اعيان جميع اشياء از مراتب كليّه و جزويه و لطايف و كثايف و اعمال و افعال و حركات و سكنات در او است و محيط است ((بما كان و ما يكون))، و در مشرق است؛ زيرا كه در يلي مرتبه ذات است و فاصله بينهما نيست، و شموس و اقمار و نجوم اسما و صفات و اعيان از مشرق ذات طلوع نموده و تابان گشته‏اند و شهر جابلسا نشأه انساني است كه مجلاي جميع حقايق اسماي الهيه و حقايق كونيه است. هر چه از مشرق ذات طلوع كرده در مغرب تعيّن انساني غروب نموده و در صورت او مخفي گشته است.(15)

با توجّه به آنچه گذشت، روشن مي‏شود كه مراد از عالم ((هورقليايي))، همان عالم مثال است و چون ((عالم مثال)) بر دو قسم اول و آخر است، گفته‏اند: اين عالم داراي دو شهر جابلقا و جابرسا است. عالم مثال يا خيال منفصل يا برزخ بين عالم عقول و عالم ماده، چيزي است كه عارفان و فيلسوفان اشراق به آن معتقداند و فلاسفه مشّاء آن را نپذيرفته‏اند.

اشراقيان، عالم عقول مجرده را ((انوار قاهره)) گويند، و عالم مثال را ((انوار مدبره)) مي‏نامند، و عالم اجسام و ماديات را ((برزخ))، ((ظلمت)) يا ((ميت)) مي‏نامند.

عالم مثال داراي دو مرحله است:

اول مثال در قوس نزول كه بين غيب مطلق و شهادت مطلق قرار دارد. اين عالم را برزخ قبل از دنيا مي‏نامند و به وسيله قاعده امكان اشرف، اثبات مي‏گردد. اين مثال را ((جابلقا)) گويند.

دوم مثال در قوس صعود است كه بين دنيا و آخرت قرار دارد و ((كما بدأكم تعودون)) و پس از افول و غروب نفس ناطقه از اين بدن ظلماني، نفس وارد عالم برزخ شده و از آن جا به قيامت كبري مي‏رود. اين مثال را ((جابرسا)) گويند.(16)

در برزخ اول، صورت‏هايي كه وجود دارند، با قلم اول تعيين شده و مصداق ((السعيد سعيد في بطن امه)) مي‏باشند. اين صور تقديرات و مقدراتي است كه ((قلم اين جا برسيد سر بشكست)). و در برزخ دوم صورت‏هايي كه وجود دارند، صور اعمال و نتايج اخلاق و افعال انساني است.

صورت‏هايي كه در برزخ اول وجود دارند، از غيب به شهادت مي‏رسند و صورت‏هايي كه در برزخ دوم هستند، از شهادت به غيب و از دنيا به آخرت رفته و تنها در قيامت كبري ظهور و بروز مي‏يابند.

مكاشفات عارفان نيز به برزخ اول تعلّق مي‏گيرد؛ نه به برزخ دوم. و لذا خواجه عبدالله مي‏گويد: ((مردم از روز آخر مي‏ترسند و من از روز اول)).

اما احتمال آن كه مراد از ((جابلقا)) عالم اعيان ثابته و محلّ صور مرتسمه در ذات و مجمع البحرين وجوب و امكان باشد و جابلسا به معناي حضرت كون جامع (انسان) باشد، بسيار بعيد است و با احكامي كه درباره اين دو شهر گفته شده، سازگاري ندارد.

ديدگاه شيخيه درباره حيات حضرت مهدي(عج)

اكنون كه مراد و مقصود از ((عالم هورقليا)) روشن گرديد، به نقل و بررسي ديدگاه شيخيه در مورد كيفيت حيات و بقاي حضرت مهدي(ع) مي‏پردازيم:

شيخ احمد احسايي، امام زمان(ع) را زنده و در عالم هورقليا مي‏داند. وي مي‏گويد: ((هورقليا ملك آخر است كه داراي دو شهر جابرسا - كه در مغرب قرار دارد - و جابلقا - كه در مشرق واقع است - مي‏باشد. پس حضرت قائم(ع) در دنيا در عالم مثال نيست؛ اما تصرفش به گونه‏اي است كه به صورت هيكل عنصري مي‏باشد و با مثالش در مثال، و با جسدش در اجساد، و با جسمش در اجسام، و با نفس خود در نفوس، و با روحش در ارواح است)).(17)

امام زمان(ع)، هنگام غيبت در عالم هورقليا است و هرگاه بخواهد به ((اقاليم سبعه)) تشريف بياورد، صورتي از صورت‏هاي اهل اين اقاليم را مي‏پوشد و كسي او را نمي‏شناسد. جسم و زمان و مكان ايشان لطيف‏تر از عالم اجسام بوده و از عالم مثال است.(18)

او در جواب ملا محمد حسين اناري - كه از لفظ هورقليا سؤال كرده بود - گفت: ((هورقليا به معناي ملك ديگر است كه حدّ وسط بين عالم دنيا و ملكوت بوده و در اقليم هشتم قرار دارد. و داراي افلاك و كواكبي مخصوص به خود است كه به آنها جابلقا و جابرصا مي‏گويند)).(19)

سيد كاظم رشتي، مهم‏ترين شاگرد شيخ احمد نيز گفته است: ((جابلقا و جابرسا در سفر اول - كه سفر از خلق به حق است - قرار دارد. اين سفر (بلكه اين شهر)، داراي محلّه‏هاي متعددي است كه محله نوزدهم آن ((حظيرة القدس)) و محل پرندگان سبز و صور مثاليه است. جابلقا و جابرسا دو محلّه از اين شهر مي‏باشند كه هر كدام از آنها داراي هفتاد هزار درب است و در كنار هر دري هفتاد هزار امت وجود دارد كه به هفتاد هزار زبان با يكديگر صحبت مي‏كنند و هر زباني با زبان ديگر هيچ مشابهتي ندارد)).(20)

شيخيه معتقدند ما بايد بين جسم و جسد فرق بگذاريم؛ اما جسم بر چهار قسم است:

1. جسم عنصري معروف؛

2. جسم فلكي افلاك؛

3. جسم برزخي كه ماده ندارد؛ اما طول و عرض و عمق دارد. اين‏جسم، جسم مثالي و هورقليايي است كه حضرت مهدي(ع) به نظرآنان با اين جسم زندگي مي‏كند؛

4. جسم مجرد مفارق.

در عبارت بالا اشكال واضحي وجود دارد و آن اين كه مجرد مفارق، جسم ندارد و جمع كردن بين ((جسم مجرد مفارق)) اجتماع نقيضين است، و اين همان انديشه نادرستي است كه برخي از اخباريان و محدثان شيعه نيز تمام ماسوي الله را مادي مي‏دانند. براي رهايي از اين اشكال، ((حاج محمد كريم خان كرماني))، به اصلاح عقيده خود دست زده و با حذف قسم چهارم گفته است؛

((نزد ما جسم و جسد بر سه قسم است:

1. جسد اول كه جسد دنيايي است و از عناصر مادون فلك قمر تشكيل شده است؛

2. جسد دوم كه مركب از عناصر هورقليايي است و در اقليم هشتم قرار دارد و به‏صورت مستدير در قبر باقي مي‏ماند؛

3. جسد سوم كه مركب از عناصر اخروي است و عناصر آن در غيب عناصر جسد دوم است؛

4. جسم اول كه روح بخاري است و مثل افلاك لطيف است؛

5. جسم دوم كه روح حيواني است و از عالم افلاك و هورقليايي است؛

6. جسم سوم كه روح حيواني فلكي اخروي است)).(21)

و در جاي ديگر گفته است:

((هرانساني داراي دو جسد و دو جسم است: جسد اول از عناصر اربعه تشكيل شده و ساير موجودات مادي نيز آن را دارند. اين عناصر مادي، مانند لباس براي انسان است كه مي‏توان آن را از تن در آورد. اين جسد چون لذت، درد، طاعت و معصيت ندارد، پس از مرگ متلاشي شده و در قبر باقي مي‏ماند.

جسد دوم در غيب اول و از عالم هورقليايي است كه به صورت ((طينت مستديره)) در قبر باقي مي‏ماند كه جسد دوم است و از اعراض پاك مي‏گردد و در قيامت روح به اين جسد برمي‏گردد؛ نه به جسد اول. جسد اخروي فساد و خراب شدن ندارد، بر خلاف جسد دنيوي. مرگ مربوط به اين بدن است نه آن بدن.

جسم اول صورت برزخي است كه بر نمي‏گردد و مانند چرك لباس است كه جسم اول، وقتي به اين دنيا نزول پيدا مي‏كند، متحد با اين بدن مي‏شود.

جسم دوم يا جسم اصلي حامل نفس است و در واقع جسم اول عرض بر جسم دوم است. و آنچه در قيامت مي‏آيد، جسد دوم و جسم دوم است)).(22)

نقد و بررسي‏

يكم. با توجّه به آنچه گذشت، روشن مي‏شود كه شيخ احمد، اصطلاحاتي را از فلسفه اشراق گرفته و بدون آن كه به عمق آنها پي ببرد، آنها را به عنوان مشخصه‏هاي اصلي آيين و مذهب خود قرار داده است. پيروان مكتب او نيز در توجيه اين كلمات، به تناقض گويي مبتلا شده‏اند. اين تهافت گويي در كلمات شيخ احمد و رمز و تأويل و باطن گرايي در آنان، باعث شد كه فرزندان او به نام‏هاي محمد و علي - كه از عالمان و فرهيختگان بودند - به انكار روش پدر و بلكه گاهي استغفار بر او و گاهي به تكفير او مشغول شوند.(23)

دوّم. تحليل اين بدن هورقليايي و اعتقاد به حيات امام زمان(ع) با بدن هورقليايي، در واقع به معناي انكار حيات مادي امام زمان(ع) روي اين زمين است؛ زيرا اگر مراد آن است كه حضرت مهدي(ع) در عالم مثال و برزخ - چه برزخ اول يا برزخ دوم - زندگي مي‏كند. آن چنان كه قبر را آنان از عالم هورقليا مي‏دانند - پس آن حضرت حيات با بدن عنصري ندارد و حيات او مثل حيات مردگان، در عالم برزخ است و اين با احاديثي كه مي‏گويند: ((لولا الحجة لساخت الارض باهلها)) و يا حديث ((لو لم يبق من عمر الدنيا...))، هيچ سازگاري ندارد. و بلكه دليل عقلي مي‏گويد بايد غايت و هدف خداوند از آفرينش انسان زميني هميشه روي زمين وجود داشته باشد. علاوه بر آن كه اعتقاد به اين گونه حيات براي امام زمان(ع)، مثل اعتقاد به حيات تمام مردگان در عالم برزخ است و اين عقيده، با عقيده به نفي حيات مادي هيچ منافاتي ندارد.

سوّم. وقتي شيخ احمد، عالم هورقليا را حدوسط بين دنيا و ملكوت معرفي مي‏كند، معلوم مي‏شود كه هنوز ايشان معناي عالم ملكوت را - كه همان عالم مثال است - نفهميده و يا بين ملكوت و جبروت خلط نموده است. و بايد از آنان پرسيد: آيا بين عالم مادي و عالم مثال نيز برزخي وجود دارد؟!

چهارم. اين سخن كه حضرت مهدي(ع) با بدن هورقليايي زندگي مي‏كند، صرفاً يك ادعاي بدون دليل است و هيچ دليل عقلي يا نقلي بر آن اقامه نشده است.

پنجم. شيخ احمد وقتي به شرح زيارت جامعه كبيره پرداخته است، چون نتوانسته جمله ((ارواحكم في الارواح و اجسادكم في الاجساد و...)) را به درستي تحليل كند، دچار اين اشتباهات فاحش گرديده است.

ششم. شيخ احمد احسايي، چون به معناي لذت و الم - كه هر دو نوعي از ادراك هستند - توجه نكرده است و تنها لذت و الم را مادي پنداشته، خواسته است براي آخرت نيز عذاب و نعمت مادي فرض كند؛ از اين رو گرفتار بدن هورقليايي شده تا بتواند مشكل آخرت را حلّ كند. در حالي كه اولاً لذت و الم عقلاني، فوق حسي است و ثانياً لذت و الم عقلاني اخروي را بايد با دليل عقلي و لذت، و الم حسي را با دليل نقلي اثبات نمود؛ نه با اين ادعاهاي واهي و بي دليل.

هفتم. شيخ احمد، بر اساس يك اصول نادرستي كه در فلسفه پي ريزي كرد (مثل اصالت وجود و ماهيت)، و نفهميدن برخي ديگر از اصول (مثل معناي تجرد، غيب مطلق، مضاف و شهادت مطلق و مضاف و كيفيت تكامل برزخي) يك بنيان فكري را پي ريزي كرده است و چون قابل دفاع نيست، پيروان او هميشه با اين حربه كه سخنان او رمز و كنايه است، و مي‏خواهند خود را رهايي بخشند.

هشتم. در قرن سيزدهم، گزاف گويي و به كار بردن واژه‏هاي نامأنوس و الفاظ مهمل، بسيار رايج بوده و حتي عوام مردم اينها را نشانه علم و دانش مي‏پنداشتند و بعيد نيست شيخ احمد و نيز سيد كاظم رشتي، به جهت خوشايند جاهلان و عوام، به اين واژه‏ها و كلمات روي آورده باشند.

نهم. نتيجه سخنان شيخ احمد، پيدايش مذاهب ضالّه بابيت و بهائيت و سرانجام بي‏ديني به اسم آيين پاك به وسيله كسروي بود و اين ميدان عمل و نتايج اسفبار سخنان شيخيه، خود محك و ملاك خوبي بر ضعف و سستي اين سخنان است.

--------------------

پي‏نوشت‏ها:

1) دليل المتحيرين، ص 22؛ فهرست، ج 1، ص 141؛ اعيان الشيعه، ج 2، ص 590.

2) روضات الجنات، ج 1، ص 91.

3) ارشاد العوام)) ج 2، ص 151.

4) منتهي الارب)) ج 1، ص 156.

5) برهان قاطع)) ج 4، ص 2391.

6) برهان قاطع)) ج 2، ص 551.

7) جوامع الكلم قسمت سيم، رساله 9، ص 1.

8) فرهنگ فرق اسلامي، ص 266.

9) تاريخ فلسفه اسلامي، ص 105.

10) مجموعه مصنفات شيخ اشراق، ج 2، ص 254؛ ترجمه حكمة الاشراق، دكتر سجادي، ص 383.

11) مجموعه مصنفات شيخ اشراق، ج 1، ص 494؛ انواريه، ص 222.

12) شرح حكمةالاشراق، ص 574.

13) انواريه، ص 244.

14) شرح حكمة الاشراق، ص 556 و ص 517؛ شبيه اين كلام در ((انواريه)) ص 194 آمده است.

15) مفاتيح الاعجاز، ص 134.

16) برخي از شيخيه نيز گفته‏اند: زمين محشر زمين هورقليايي است. ر.ك: ارشاد العوام، ج 2، ص 151.

17) جوامع الكلم)) رساله دمشقيه، قسمت 2، ص 103.

18) جوامع‏الكلم)) رساله رشتيه، قسمت 3، ص‏100.

19) جوامع الكلم)) رساله به ملا محمد حسين، رساله 9، ص 1؛((شرح‏عرشيه))، ج‏2، ص‏62.

20) شرح قصيده)) ص 5.

21) مجموعة الرسائل)) ج 6، ص 213.

22) مجمع الرسائل فارسي، ج 2، ص 189.

23) روضات الجنات، ج 1، ص 92؛ دائرة المعارف تشيع، ج 1، ص 502.